

عقاید نظامی در توحید و صفات باری تعالی

به نام آن که هستی نام از او یافت فلک جنبش زمین آرام از او یافت
تعالی الله یکی بی مثل و مانند که خوانندش خداوندان خداوند

از امتیازات برجسته ادب فارسی یکی هم وجود منظومه های فراوان حماسی و عرفانی و داستانی و علمی در آن است. در سرودن این منظومه ها سنت بر این جاری شده است که شاعر منظومه خود را با حمد و سپاس الهی و مدح و منقبت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و بیان شمه ای از عقاید مذهبی خود آغاز کند خاصه پس از آن که فن بسیار پیچیده و واقعاً کم فایده «کلام» یا «مقالات» که بیشتر مباحث آن از مجاری معارف غیر اسلامی در قلمرو فکری و اعتقادی مسلمین وارد شد و مسائل مختلفه آن درباره ذات و صفات باری تعالی و آثار مرتبه بر آن از قبیل قضا و قدر و جبر و اختیار و استطاعت و استوا و رؤیت و حدوث و قدم کلام الهی سخن روز گشت (و اهمیت مسأله حدوث و قدم کلام الهی که گاه از آن به «محنت» تعبیر می شود تا بدان جا رسید، که همه مباحث و موضوعات مطروحه در این فن، بخاطر همین مسأله «کلام» نامیده شد). گرمی بازار این «فن» تا اوائل قرن پنجم به درازا کشید و اختلافات ناشیه از آن مایه خونریزیهای فراوان و اغتشاشات محلی متعدد شد و کار بدان جا کشید که در سال ۴۰۸ هجری (۱۰۲۹ میلادی) القادر بالله خلیفه عباسی در ظاهر برای حفظ وحدت مسلمین و باطناً شاید برای تحکیم مبانی «اشعریت» در مباحث مربوط به «امامت» و «خلافت» و «حسن و قبح

شرعی و عقلی» و در نتیجه تحکیم مبانی خلافت عباسی و مشروعیت آن فرمانی بر ضد معتزله صادر کرد و آنها را از تدریس «کلام» و مناظره در «مقالات» ممنوع ساخت و در ضمن آن اعتقادات اشاعره را مذهب و اعتقاد رسمی هر مسلمان شناساند و اندکی بعد در فرمان دیگری نصوص اعتقادی اشعریّت را در اصول و فروع دین به نحو بسیار روشن و زبانه‌دار ولی مختصر و فشرده (در دو سه صفحه) گنج‌ناید و این فرمان یا اعلامیه ضمن رساله‌ای به نام «الاعتقاد القادری»^۱ منتشر و مشهور شد و بصورت «قانون اساسی» و «اعتقادی» رسمی مسلمین (= Credo) درآمد و به جمیع قلمرو حکومت اسلامی که در تحت حکم بنی عباس و یا دوستی و اتحاد با بنی عباس بود ابلاغ و ارسال گشت و عمل به آن کار همه آن حکومتها شد و بهانه تازه‌ای به دست ستمگران قدرتمند برای آزار آزادگان آمد. قساوتها و کشتارهای بیرحمانه که سلطان محمود غزنوی (که خود از راویان حدیث و کرامی اصول و حنفی مذهب متظاهر به تعصبی بود) نسبت به شیعیان و روافض و اسماعیلیه و معتزلیان و دیگر اقلیتهای مذهبی آن زمان مرتکب شد و ناسپاسی و قدرناشناسی را که نسبت به مقام معلی و ساحت والای حضرت فردوسی بُروز داد تا حدی از آثار همین دو فرمان است، لذا از آن پس شاعران فارسی زبان (زیرا شعرای عرب با همه مقام عظیمی که در شعر دارند غالب آنها که در اجتماع شهرتی داشتند و شعرشان رواجی داشت کمتر اهل علم و نظر بودند... و قلیلی اهل نظر هم امثال سید رضی و معری بر کناره می‌رفتند) خصوصاً سعی داشتند که در منظومه‌هایی که می‌سرایند هم بمنظور بیان اعتقاد مذهبی خود، (و یا برای تأیید عقیده مذهبی ممدوح)، و هم بمنظور هنرنمایی و نشان دادن وسعت اطلاع خود از معارف اسلامی و مباحث کلامی، منظومه‌هایشان را در حد استطاعت علمی خود به همان مصطلحات «کلامی» بیارایند و برتری آن عقیده را بر دیگر عقاید با تمسک به قرآن و حدیث و توسل به استدلالات فلسفی و کلامی به زعم خود به اثبات برسانند و عقیده مخالف را نفی کنند. البته از طریق این نفی و اثباتها نمی‌توان به عقیده مذهبی واقعی شاعران پی برد مگر در مورد معدودی از شاعران بزرگ که انتساب آنان به مذهبی خاص از امور مسلم و مفروغ عنه است مانند شیعی امامی (و نه زیدی) بودن خداوند سخن پاری و مظهر هویت ملی ما فردوسی قدس الله روحه القدوسی، یا اسماعیلی بودن حکیم ناصر خسرو و یا سنی بودن (خواه حنفی یا شافعی) اکثر شعرای قرون چهارم تا یازدهم چون عنصری و انوری و جمال‌الدین عبدالرزاق و شیخ اجل سعدی و خواجه حافظ و جامی و غیره. اما درباره برخی از بزرگان شعر چون اسدی طوسی و فخرالدین اسعد گرگانی و ادیب صابر و سنائی و نظامی و

خاقانی - این امر کاملاً مبهم است چرا که هر یک از محققین می‌توانند به قسمتی از اقوال این بزرگان در تأیید نظر خود در انتساب شاعر به مذهب مخصوص و (بالاخص به نحو عام در تسنن و تشیع) استناد کنند.

به هر صورت منظومه‌سرایان در ابتدا یا انتها و یا در ضمن داستانهای موضوع منظومه (اگر منظومه خصوصاً عرفانی و توحیدی نباشد مثل اکثر آثار سنائی و عطار و گلشن راز شبستری و منظومه‌های سعادتنامه و روشنائی‌نامه منسوب به ناصر خسرو) کم و بیش به بیان معتقدات اصولی مذاهب می‌پردازند.

در شعر فارسی از اول قرن پنجم تا آخر قرن نهم سه تن از منظومه‌سرایان به خلق منظومه‌های عظیم و نفیس که در آنها به مسائل توحید و صفات باریتعالی اشاره و البام بیشتری شده است، ممتازند و این سه بزرگوار حکیم سنائی و حکیم نظامی و جامی می‌باشند. در این میان نظامی از لحاظ صنعت شعر و صنعت بیان لفظاً و معنی و والاترین مقام را حائز است.

از مشهوری حضرت خداوندگار مولانا سخنی بمیان نمی‌آورم زیرا که کتاب مستطاب آن عالیجناب از لونی دیگر است^۱ و همه می‌دانیم که «هر ورقش دفتری ست معرفت کردگار» و نیز منظومه‌های متعدد شیخ عطار یا اوحدی مراغه‌ای و امیرخسرو و بردسیری کرمانی و وحشی شیرازی و منظومه‌های متأخر دیگری را که تقلیدی از نظامی ست با نظامی مقایسه نمی‌کنیم زیرا رفعت مقام ادبی نظامی و علو رتبت شعر او بر آنها حتی بر جامی و بر منظومه شریف عزیز هفت اورنگ او نیز مسلم است. قطع نظر از آن که به فرموده بسیاری از سخن‌سنجان بزرگ ادب فارسی نظامی یکی از ارکان اربعه شعر فارسی و از مظاهر عالیة خلق و خوی شریف ایرانی ست همان تعبیری که لسان الغیب خواجه حافظ از نظامی می‌فرماید که:

ز نظم نظامی که چرخ کهن ندارد چون او هیچ زیبا سخن
بیارم به تضمین دو بیتی متین الخ

فصل الخطاب این داوریهاست.

از میان این شاعران سه گانه یعنی سنائی و نظامی و جامی منظومه‌های نظامی از جهت فصاحت و بلاغت در بیان توحید و تحمید و تنزیه و تقدیس باریتعالی و بیان صفات جلال و جمال، و صفات ذات و افعال خصوصاً بمناسبت اشتمال آن اشعار بر تشبیهات بدیع و استعارات عجیب لطیف و تضمینات و تلمیحات فراوان به قرآن و حدیث و سیر، بر اشعار آن دو شاعر فعل دیگر به درجات برتری دارد گو این سه

نازک اندیشی و موشکافیهای دقیق نظامی فهم شعر او را تا حدی دشوار ساخته است ولی با همه به اصطلاح این ایام «سطح بالا» بی که شعر نظامی دارد، از فرط لطافت و شیرینی و ملاحظت و دلنشینی بیشتر از شعر آن دو بزرگوار دیگر نزد عوام و خواص رواج و رونق دارد. شاید بسیاری از عزیزانی که این جلسه از فیض حضورشان برخوردار است نیز این را می دانند که مرحوم مغفور ادیب جلیل بی بدیل و علامه نامدار عالیقدر استاد اساتید زمان و شیخ الشیوخ ادب دو زبان حضرت استاد بدیع الزمان فروزانفر رحمه الله تعالی علیه، که برآستی هیچ مبالغه‌ای در تمجید و تجلیل مقام شامخ ادبی او زیاده روی نیست و سخن گفتن از ذوق لطیف و طبع ظریف و نظر صائب و فهم درست و نقادی دقیق او در نظم و نثر فارسی و عربی در حکم «حَدِّثْ عَنِ الْبَحْرِ وَلَا حَرَجَ» است، در دوران کمال پختگی خود و پیش از آن که در آتش عشق حضرت مولانا سوخته گردد و یا به تعبیر خودش در دریای معارف مولانا غرقه شود، مکرر در مقام جوابگویی به شاگردان خود در حل مشکلات نظامی می فرمود: «مطمئن نیستم که معنی و مفهومی را که برای بعضی ابیات نظامی استنباط و بیان می کنم کاملاً با مراد و مقصود نظامی منطبق باشد» رحمه الله علیه.

مزیت عمده دیگر شعر نظامی در توحید و تنزیه و نیایش که مهمتر از مزیت سابق و در حقیقت لازمه و هم نتیجه آن است، این است که چون شعر نظامی در این باره همه ملهم از قرآن و حدیث و سنت است، لذا مشتمل بر مشاجرات متکلمین و مبتنی بر استدلالات خشک فلسفی و «از قیاً قلت» های رایج میان اصحاب مقالات و ملل و نحل نمی باشد، بلکه نظامی با کمال خلوص و سادگی مانند هر مسلمان موقن و معتقد دیگر عقیده اسلامی اش را راجع به توحید ذاتی و صفاتی و افعالی و اسمائی حق تعالی بیسان می فرماید، البته بر اساس موهبت خداداد شاعری به حد اعلائی متمسک به صنایع لفظی و معنوی مقید است و همین مسأله است که شعر نظامی را کمی معقد ساخته است، اما با اینهمه فهم شعر نظامی نه تنها برای یک ادیب آشنا به زبان شعر، بلکه برای مردم عادی هم بمراتب آسانتر است تا برای یک فقیه یا فیلسوف یا متصوف فرورفته در اصطلاحات فقهی و اصولی و کلامی و فلسفی و عرفانی در حالی که در شعر ناصر خسرو و سنائی و عطار و بردسیری و اوجدی و شبستری و حتی حضرت مولانا جلال الدین این مسأله کاملاً برعکس است زیرا فهم دقیق و صحیح شعر ناصر خسرو و یا حضرت مولانا و بسیاری از اشعار عطار و سنائی، بدون طی مدارج معین و مخصوصی از معرفت اقوال فلاسفه و عرفا و فقها میسر نیست. این مزیت شعر نظامی از آن جهت است که اشعار نظامی در توحید

جوشیده از یک عقیده سلیم و راسخ مذهبی که مبتنی بر قرآن و حدیث و اقوال سلف صالح است می‌باشد و بس. نظامی مطلقاً اعتنا و اِمامی به مصطلحات متکلمین و فلاسفه در مسائل توحید و معاد نمی‌کند و با همه احاطه‌ای که به علوم متداول زمان دارا بوده و بی آن که رسماً انتسابی به تصوف داشته باشد مانند همه مسلمانان خالص الاعتقاد و اکثر متصوفه، مبتدعات و مخترعات و در حقیقت لفاظیهای فلاسفه و متکلمین و اسمعیلیه (و حتی برخی از عرفا را هم) درباره توحید و آغاز آفرینش مانند عقل کلّ و صادر اول و عقول و افلاک و سلسله طولی وجود و مُراد و تأثیر اجرام علوی و انجم در طبایع و موالید و موجودات، و مسائل متفرعه بر این توهمات و تخیلات را کلاً مردود و باطل می‌شمارد و مثل همه دین‌باوران، همه هستی و سرتاسر عالم وجود از علوی و سفلی و مجرد و مادی را، بلاواسطه مخلوق امر «کن فیکون» الهی می‌داند که: «و ما امرنا الاّ واحده کلمح بالبصر» و هیچ عاملی را جز خداوند قیوم قادر، = تعالی شأنه عما یقولون = مؤثر در وجود و ایجاد نمی‌شناسد و از بُن دندان و صمیم قلب به «لا مؤثر فی الوجود الاّ الله» پایبند و متمسک است و حتی وقتی در «خردنامه» اقوال حکیم هندی و فلاسفه سبعة یونانی را درباره مبدأ و معاد و آغاز آفرینش نقل می‌کند و یا در هفت پیکر خیالپردازیهایی «ملیخا» را در این باره می‌آورد، دلش آرام نمی‌گیرد و فی الفور عقاید اسلامی خود را به زبان «اسکندر» و «بشر» در ردّ اقوال و حکما و «ملیخا» ابراز می‌دارد. حکمای الهی و مادی در مسأله آغاز آفرینش و نیز بسیاری از شعرا، و شگفتا که عارف متشرع و متورعی چون حکیم سنائی (عموماً، و در سیر العباد الی المعادش خصوصاً) بر اساس تفکرات فلسفی داد سخن داده‌اند، نظامی مثلاً در خسرو و شیرین صیرفاً بر اساس معتقدات مذهبی چنین می‌فرماید:

مگوز ارکان پدید آیند مردم	چنان کارکان پدید آیند از انجم
که قدرت را حوالت کرده باشی	حوالت را به آلت کرده باشی
اگر تکوین به آلت شد حوالت	چه آلت بود در تکوین آلت
اگر چه آب و خاک و باد و آتش	کنند آمد شدی با یکدگر خوش
همی تا زو خط فرمان نیاید	به شخص هیچ پیکر جان نیاید
همه هستند سرگردان چوپرگار	پدید آرنده خود را طلبکار

و در «خردنامه» و مقدمه «شرفنامه» و مقدمه و موخره لیلی و مجنون و مقدمه بسیار بسیار بلیغ مخزن الاسرار نیز به کرات و به عبارات گوناگون همین مطالب را تأیید می‌فرماید. حمد و ثناهای باری تعالی و مناجات‌ها و نیایشها و تضرعاتی که نظامی از زبان خود یا

به زبان قهرمانان داستانهایش چون شیرین و مجنون و لیلی و اسکندر به درگاه خداوند تبارک و تعالی عرضه می کند و دست نیازی که به درگاه قاضی الحاجات بر می دارد از دلکش ترین قسمتهای خمسه و اگر نه بهترین، که مسلماً از بهترین افراد نوع خود در ادب فارسی از نظم و نثر و ادب محض یا ادب صوفیانه (مانند مناجاتهای خواجه عبدالله انصاری و منقولات منشور او در کشف الاسرار میبیدی) می باشد و همه آنها بیانگر روشنی از خلوص و صفای اعتقاد او و نمونه کامل عرض حاجت بنده ای خاضع و خاشع ناتوان در نزد خدای قادر مهربان رحیم و رحمن است و کدام صاحب دلی ست که انتهای مقدمه لیلی و مجنون و یا نیایشها و استغاثه های شیرین را بخواند و بی تفاوت از آن بگذرد و منقلب نشود؟ و از روی کمال خاکساری و عجز و انکسار آن را زبان حال خود نداند؟؟ و از صمیم قلب به نظامی آفرین نگوید؟

بسیاری از ابیات نظامی در توحید و معرفت خداوند عالم جلّت عظمت، یا ترجمه لفظ به لفظ و یا مضمون آیه و حدیث و خبری ست که نظامی آن را در بدیعترین صورتی از ترجمه یا تضمین یا اخذ، در قالب الفاظی زیبا و ترکیباتی شیوا با کمال فصاحت و بلاغت به فارسی در آورده است و بطور خلاصه آنچه نظامی در این باره فرموده است همه متخذ و ملهم از قرآن و حدیث است و بقول حضرت خواجه «هرچه دارد همه از دولت قرآن دارد» مقام و مقال و وقت و حال مقتضی ذکر شواهد نیست و گرنه بیش از دو بیست مورد یادداشتهایی که تقریباً نود درصد آن برای اولین بار عنوان می شود درباره ماخذ ابیاتی از نظامی در توحید که آن را از قرآن مجید و احادیث نبوی (ص) و روایات ائمه اسلام و اخبار و سیر اخذ فرموده است به همراه می آوردم و تقدیمتان می کردم^۵ ولی عرض هنر را پیش استادان بی ادبی می دانم. نظامی برای بیان مسائل توحیدی از همه دانشهای خود استفاده برده است و در جمله از هیأت و تنجیم و موسیقی برای بیان معارف الهی و حمد و ثنای ربّانی بهره ها گرفته است. از هیأت و تنجیم و صور فلکی در وصف معراج حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم چه نادره گفتاریها و چه شیرینکاریهایی که نکرده است. همه شاعران پس از او و از جمله خاتم شاعران بزرگ جامی، که در این باره از نظامی تقلید فرموده و «در این ره فرس رانده اند» از رسیدن به گرد نظامی فرو مانده اند.

در توحید در خصوص آن که عقل استدلالی عاجز از معرفت الله و احاطه علمی به ذات مقدس اوست و معرفت الهی عنایتی ست که به اشراق و افاضه ربّانی و مهربانی هر دو سر، میسر می شود و لاغیر، ملاحظه بفرمایید نظامی با چه لطف و ظرافتی اصطلاحات

موسیقی را با التزام به لفظ «پرده» به خدمت خویش می کشد:

بیرون تر از این حواله گاهی ست
زان پرده نسیم ده نفس را
این هفت فلک به پرده سازی
زین پرده ترانه ساخت نتوان
گر پرده شناس از این قیاسی
گر باربندی به لحن و آواز
با پرده دریدگان خودبین
آن پرده طلب که چون نظامی
کان جا به طریق عجز راهی ست
کو پرده کژ نداد کس را
هست از جهت خیال بازی
وین پرده به خود شناخت نتوان
هم پرده خود نمی شناسی
بی پرده مزن دمی بر این ساز
در خلوت هیچ پرده منشین
معروف شوی به نیکنامی
(از لیلی و مجنون)

یک نکته دیگر هم در باب صفات حق تعالی از دیدگاه نظامی به عرض برسانم و به عرایض خود خاتمه دهم، و آن مسأله نفی و اثبات رؤیت حق تعالی است که از اهم مسائل مورد اختلاف میان فرق مسلمین است شیعه و معتزله (اعم از معتزلیان شیعی چون صاحب بن عبّاد، یا سنی مانند غالب معتزلیان فی المثل جاحظ و جبائی یا زمخشری یا ابن ابی الحدید) قائل به عدم امکان واستحالة رؤیت حق تعالی، و اشاعره یعنی اغلب سنیان قائل به امکان رؤیتند - منظومه سرایان هر یک موافق عقیده خود در این باب نیز سخنانی فرموده اند. همسالان این بنده گوینده و اساتید او و طبقه مقدم بر او شاید همان بیتی را که در بیان توحید در کودکی به ما می آموختند هنوز در خاطر شریف داشته باشند که:

نه مرکب بود و جسم نه مرئی نه محلی بی شریک است و معانی توغنی دان خالق
در حالی که برادران سنی ما قائل به امکان رؤیتند و در نصوص اعتقادی آنان این مسأله صریحاً تاکید شده است که مثلاً

واجزم اخی برؤیة الاله فی جنة الخلد بلاتناهی
اذا الوقوع جائز بالمعقل وقد أتى فيه دلیل النقل

عرصه ادبی برخوردار این دو عقیده در شعر فارسی معمولاً در بحث درباره معراج رسول اکرم (ص) و تفسیر و تأویلات آیات مبارکه سوره «والنجم» است. نظامی که علی الظاهر و به اقرب احتمالات سنی اشعری الاصول، و حنفی یا شافعی الفروع بوده است در این مسأله دو اظهار نظر تقریباً متفاوت فرموده است و در مخزن الاسرار که نخستین مثنوی اوست بصراحت و بر طبق نص اعتقاد اشاعره، قائل به وقوع رؤیت حق تعالی با چشم ظاهری پیغمبر اکرم (ص) شده است و آشکارا می فرماید:

آیت نوری که زوالش نبود دید به چشمی که خیالش نبود
دیدن او بی عرض و جوهر است کز عرض و جوهر از آن سوتر است
مطلق از آن جا که پسندیدنی ست دید خدا را و خدا دیدنی ست
دید خدا را نه به چشمی دگر بلکه بدین چشم سر این چشم سر
دیدنش از دیده نباید نهفت کوری آن کس که ندیده بگفت

بطوری که ملاحظه می فرماید نه تنها قائل به رؤیت محسوس به حس بینایی ظاهری (چشم سر) شده بلکه با تعصب شدید و لحن پرخاشگرانه به ساحت مقدس حضرت فردوسی ترک ادب می کند و به آن بزرگوار که فرموده است:

به بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دو بیننده را
خصمانه و متعرضانه می گوید: کوری آن کس که ندیده بگفت.

اما همین تعصب سخت و تصلب خشک او در طول سالهای بعد و بتدریج از خسرو شیرین گرفته تا «خردنامه» رفته رفته رو به تعدیل و تلطیف می گذارد تا بدان جا که در «خردنامه» اعتقادی اگر نه شبیه، که بسیار نزدیک به اعتقاد شیعه و معتزله در این باره ابراز می فرماید. اعتقادی در حد ظهور مفاهیم آیات مبارکات سوره «والنجم» که مآلاً به «ما کذب الفواد ما رای» منتهی می شود = بنده نمی داند که آیا می تواند ادعا کند که احتمالاً حکیم نظامی در اواخر عمر بکلی خیمه فکر وقاد و اندیشه آزاد خود را در وسعت باغ خرم و عرصه تسامح آراء اعتزال زده و یا آن که فقط در مسأله رؤیت، قائل به تفصیل گشته ولی در باقی اصول اعتقادی به «اشعریه» خود باقی مانده است.
از حوصله ای که برای استماع عرایض حقیر بخرج دادید سپاسگزارم.

دانشگاه هاروارد، بوستون

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

پانویسها:

- ۱ - این رساله که عیناً در المنتظم ابن جوزی مذکور است در «الحضارة الاسلامیة فی القرن الرابع» آدام متر، نیس نقل شده است.
- ۲ - گویا حاجی ملا هادی سیزواری قلمس سره درباره مولانا و مثنوی می فرماید:
من نمی گویم که آن عالیجناب هست پیغمبر ولی دارد کتاب
- ۳ - فردوسی، نظامی، سعدی، و حافظ را ارکان اربعه شعر فارسی می شمارند.
- ۴ - برای نمونه ملاحظه فرمایید چه غلوص و خشوع و خضوعی در این ابیات متجلی است:
من بیسل و راه بیمناک است چون راهنما تویی چه پاک است
من بی کس و زخمها نهانی همان ای کس بی کسان تو دانی

هست از کرم تو ناگزیرم
 پیرایه روی نوست روی مالم
 افلاس تهی، شفاعت آم
 رحمت کن و دستگیر و درباب
 وز سرکب جهل خود پیادم
 آن جا قلمم رسان که خواهی
 با نور خود آشناییم ده
 بر شاه و شبان کنی حوالم
 وز حضرت تو کریمتر کیست؟
 تنبویس به این و آن براتم
 آخر نگذاریم مسمطلم
 کان راه به نوست می شناسم
 این مرگ نه مرگ، نقل جای است
 کسار راه سرای دوستان است

(از مقدمه لیلی و معجون)

چون نیست بیجز تو دستگیرم
 من گر گهرم و گر مالم
 پیش تونه دین، نه طاعت آم
 تا غرق نشد منبینه در آب
 بردار مرا، که اوفتادم
 هم تو به عنایت الهی
 از ظلمت خود رهاییم ده
 بنا کی به نیاز هر توالم
 از خوان تو با نمیمتر کیست؟
 از خرمن خویشت ده زکاتم
 بی حاجتم آفریدی اول
 گر مرگ رسد چرا هراسم
 گر بنگرم آن چنان که رای است
 این مرگ نه، باغ و بوستان است

۵- برای نمونه چند مورد را بعرض می رساند که مقایسه فرمایند:

۱) به نام آن که هستی نام از او یافت فلک جنبش، زمین آرام از او یافت
 مُلهم از بسیاری از آیات مبارکات: مثل: الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً (بقره - ۲۲). وَأَنْتَ جَعَلْتَ الْأَرْضَ
 قَرَارًا (نمل - ۶۱). وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كَلَّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ (انبیاء - ۲۳) «وَإِخْتِلَافِ
 اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» مكرر

۲) خدایس کافریش در سجودش = یا: وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَرَعًا وَكَرْهًا (رعد - ۱۵). وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا
 فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ (نمل - ۴۹).

۳) فلک بر پای دار و انجم لقرو، و بسیاری از ابیات و معاریع دیگر مثل: نگهدارنده بالا و پستی - یا: إِنْ أَلَّهَ
 يُمِيطُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ (فاطر - ۴۱) یا: وَيَسُكُ السَّمَاءَ إِنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ (حج - ۶۵) یا: وَتَجَعَلْنَا السَّمَاءَ مَقْفًا
 مَحْفُوظًا (انبیاء - ۲۲) یا: وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ (ملک - ۵) و (نقلت ۱۲) وَ: إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ
 الْكَوَاكِبِ (صافات - ۶).

۴) این هفت حصار بر کشیده بر هزل نباشد آفریده
 وین هفت رواق زیر پرده آخسر به گزاف نیست کرده
 یا = وما خلقنا السموات والارض وما بينهما لاجيين (انبیاء - ۱۶، دُخان - ۲۸). وَرَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا (آل عمران -
 ۱۹۱).

۵) تعالی الله یکی بی مثل و مانند. یا: فتعالی الله الملك المتعق (طه - ۱۱۴). وَ: فتعالی الله عما يشركون (اعراف -
 ۱۹۰).

۶) مگوز ارکان پدید آیند مردم
 که قدرت را حوالت کرده باشی
 اگر تکوین به آلت شد حوالت
 چنان کارکان پدید آیند از انجم
 حوالت را به آلت کرده باشی
 چه آلت بود در تکوین آلت

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَالِقٌ لَا يَمْنَعُ الْحَرَكَاتِ وَالْآلَةَ (حديث مأثور - ونج البلاغه)

۷) از آن چرخه که گرداند زن پیر
 بلسی در طبع هر دانه ای هست
 قیاس چرخ گردون را همی گیر
 که با گردنده گرداننده ای هست

همان داستان معروف آن پیرزن و استدلال او بر وجود باری تعالی با برداشتن دست خود از روی چرخه رستندگی اش و توقف آن چرخه از حرکت و سپس فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که: **علیکم بدین العجائز.**

۸) ترازوی همه ایزد شناسی چه باشد جز دلیلی یا قیاسی
قیاس عقل تا آن جاست بر کار
مده اندیشه را زین بیشتر راه
کل ما مِزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَذْقٍ، مَعَانِيهِ، قَهْمٌ مِثْلُكُمْ مَخْلُوقٌ مِثْلُكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ (حدیث شریف). تفکروا فی آلاءِ الله ولا تفکروا فی ذاتِ الله (حدیث شریف).

۹) نه هرگز خودپرست ایزد پرستند
افرایت من اتخذ إلهه هویه وأضلَّهُ اللهُ عَلٰی عِلْمٍ (جانبه - ۲۳).
۱۰) در مُنْصَع تو کامد از عدد بیش
وإن تَمَكُّوا نعمةَ الله لا تُحْصوها (نحل - ۱۸، ابراهیم - ۳۴).

۱۱) ای قائل اقصع القبائل
انا اقصعُ من نطق بالفضا، ید آتی من فُریش وارتفعت فی بنی سعد (حدیث شریف نبوی ص).
۱۲) کیسخت اگر از زمیم کردی
باز از زمیم ادبیم کردی
(زمی = زمین)

منها خلقناکم و فیها نُعیدکم و منها نُجْزِیکم تارةٍ اُخری (طه - ۵۵).
۱۳) رهی دارم به هفتاد و دو هفتاد و دو هفتاد و دو
بر اساس حدیث معروف درباره تفرقه امت محمدی ص به هفتاد و دو یا هفتاد و سه فرقه و این که فقط یک فرقه از آنها
«ناجی» و مابقی «هالک» هتد که «کَلْبِم فی التارالاً واحدة».

۱۴) درهای همه ز «عهد» خالی ست
چون «عهد» تو هست جاودانی
چندان که قرار عهد یابم
الف: لا یملِکونَ الشَّفاعةَ اِلاّ مَنْ اَتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا (مریم ۸۷)
ب: فاجمل لی عندک عهداً توفیته یومَ القیامة اِتِّک لا تُخْلِیفُ المِیعاد (دعای مأثور نبوی ص).

۱۵) از ظلمت خود رهاییم ده
هو الذی یُصلِّی عَلَیکم و مَلَکُتُه لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُماتِ الِی النُّورِ (احزاب - ۴۳). الله ولی النِّین آمَنُوا، یُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُماتِ الِی النُّورِ (بقره - ۲۵۷).

۱۶) گریب نگریم آن چنان که رای است
اما تُنْقَلُونَ مِن دَارِ الِی دَارِ (حدیث شریف).

۱۷) ور باز به داورم نشانی
ألیس الله بأحکم الحاکمین (التین - ۸). لاملجاً ولامنجا الا الیک (حدیث نبوی ص).

۱۸) ندارد فعل من آن زور بازو
بلی از فعل من فضل تو بیش است
وما قدرُ اعمالنا فی جنبِ نعمک، بل کیف نکتیْزُ اعمالاً تُقَابِلُ بها کَرمَک (امام علی بن الحسین علیهما السلام).

۱۹) چو حکمی راند خواهی یا قضائی
اللهم مُنْ عَلَیْ بِالتَّوکلِ عَلَیکَ، و التَّوویضِ إِلَیکَ، و الرِّضا بِقدرک، و التَّسْلِیمِ لِأمرک (دعای مأثور از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم).

۲۰) تا غرق نشد سفینه در آب
رحمت کن و دست گیر و دریاب

وإذا ركبوا في الفلك دعوا لله مخلصين له الدين (عنكبوت - ۶۶).

(۲۱) نجات روح را آب از جگر داد چراغ عقل را پسه از بهر داد

أعجبوا لهذا الانسان، ينظر بشحم ويتكلم بلحم ويستع بعظم (امير المؤمنين علی علیه السلام)

(۲۲) ابیاتی را که در آخر مقدمه لیلی و مجنون و پیش از عنوان «سبب نظم کتاب» ملاحظه می فرمایید یعنی از بیت

«گر مایه جوی است و ریشیزی/ از چار گهر در اوست چیزی» تا بیت «داننده هر آن سبب که بیند/ داند که مستب

آفریند» کلاً نه تنها متأثر که بل ترجمه گونه ای است از قسمتی از حدیث بسیار مفصلی که در نزد شیعه به «حدیث

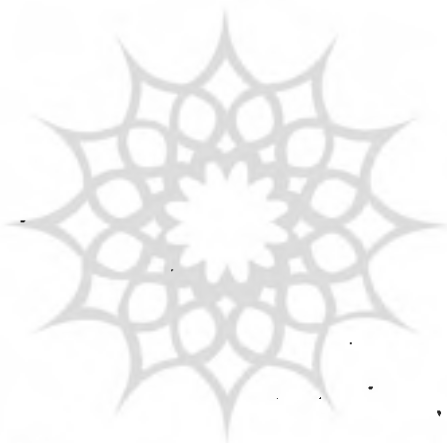
اهلبلج» یا «توحید مفضل» معروف است و مستند به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه، و علاوه در کتب

احادیث که مکرراً نقل شده است جداگانه نیز بطبع رسیده است. بعضی از ادبای عاقله این حدیث را از منشآت «عمرو

بن بحر الجاحظ» ادیب معتزلی بسیار نامدار (قرن دوم و سوم متوفی ۲۵۵) که بی شک از نوابغ عالم و از بزرگترین

نویسندگان عرب است نسبت داده اند و المصنف علیهم.

۶ - از منظومه: الخريدة البهية في العقائد التوحيدية (والسلام).



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی